

داستان ترکتازان هند

گزارش کنند و جلوریز به دہلی برگشتند

سکندر شاه از افغانان باز پیمان گرفته با ہشتاد
ہزار سوار و توپخانہ بسیار روی بہ پنجاب نہاد -
پیرمخان بنوشہرہ درآمد و بیرون آن شہر سکندر شاہ
را پس از چند روز زد و خورد شہاز نمودہ جنگ سختی
شد افغانان شکستہ و پراکندہ گشتند سکندر شاہ
بہ کویستان سواک گرخت و از آنجا بہ بنگال افتاد
آن کشور را بدست آورد و در ہانجا برو دہلی و اگر
بدست سپہ کشان ہمایون درآمد

ازین سوی عدلی چون آگہی مرگ ہمایون را شنید
ہمو را با پنج ہزار سوار و پانسدہ ہیل بہ بیرون کردن
بزرگان مغول از دہلی و اگرہ و پنجاب نامزد نمود و
خود در چنار ماند تا بتواند جلو شورش انگیزہای افغانان

را بگیرد

ہیمو بسنوز بہ آگرہ نرسیدہ بود کہ مغولان آنجای
راتہی کرودہ بہ دہلی رفتند

ہیمو کسان خود را بر آگرہ گماشتہ بہ دہلی رفت
و بر سر دہلی با لشکر مغول جنگیدہ شکست داد و
را نیز گرفت و میخواست رو بہ لاہور رود کہ بیخا
باشتاب بسیار شکری بہ سرداری خان زمان
روانہ دہلی نمودہ خود با اکبر شاہ بہ دنبال او روان شد
ہیمو بہ پیشاز خان زمان شتافتہ نزدیک

پانی پت باو رسید و بر پیل سوار شدہ جنگ بسیار
سختی نمود

سردانجام افغانان بتاراج پرداختند و مغولان
گرو پیل ہیمو را گرفتہ اورا دستگیر کردند و زندہ

داستان ترکنازان هند

نزو اگر شاهش برود و بفرموده او کشته شد
 عدلی چون این گهی شنید روز بروز از
 همه چیزش کاسته شد و افغانان هم در باره او بهمنگها
 می نمودند سرانجام خضرخان پسر محمدخان بکسب
 خون پدر بر سر او لشکر کشید و او پس از جنگ
 سختی هم در کارزار کشته شد

بازگشت همایون شاه از ایران به افغانستان
 و تا ختن او بر هندوستان بار دیگر و استوار بود
 بنسیا و خانه تیمور در و بلی

هنگامیکه همایون بگونه که بکارش یافت از هرات
 به قزوین رسید شاه تهماسب که دومین پادشاه
 خانه شیخ صفی بود در سردسیر میماند
 همایون بیرمجان را با نامه بدرگاه فرستاده پایا

همایون شاه پور بابر

پایان آرزوی خود را بیدار خسروی آشکار نمود و چون
بیرمخان برگشت و پانچ نامه را بگونه که دلش

میخواست بیاورد از قزوین روی به اردو نهاد

در ماه پنجم سال ۹۵۱ هـ

بهره اندوز ویدار شاه تهباسب شده باکریم

جوشی بسیار پذیرفته شد

در میان آن چند ماهی که همایون در ایران بسر برد

نویسندگان خاور و باختر در باره سخنانیکه میان

آن هر دو پادشاه گفته و شنفته شد چیزهایی نوشته اند

که چندان مایه شگفتی نیست مگر در نگاه کسانی که

از خوی و منش و راه و روش پادشاهان خانه

شیخ صفی آگاه نباشند آئین شیعیه که از شاه

اسمعیل نخستین پادشاه آن خانه روانی یافت بود

خوشی چکامه در ستایش و خورشور علی که در کیش شاه
خداوند پر سیزگار ان و دلاورترین جهان پهلوانان و پارسا
ترین مردان خدا بود از ساخته های همایون نژاد برادر
خواند و شاه را از شنیدن آن اندک بخود سے
وست داده قاضی جهان قزوینی را نژاد همایون فرستاد
تا با او پیمان بسته خواهشهای او را سرانجام دهد
و کارهای او را بسامان آرد

قاضی جهان نژاد همایون رفت و با او پیمان بست
مگر اینکه آن پیمان بر سر چه بود درست و البته نشد
از نوشتن برخی چنین برسیاید که آن در باره پزیرن
آئین شیعه بود و روائی دادن آن در هندوستان
چنانکه این را نیز نوشته اند که همایون روبرو
قاضی جهان قزوینی دوستی خود را به خاندان پیغمبر

داستان ترکمانان هند

آشکارا ساخت و از کسانیکه در آمین شیعه دشمن
خاندان بودند بیزاری جست و از همین بود که به خاکبوسی
استان شیخ صفی و فرزندان او که پیشوایان پیروان
آمین شیعه بودند رفت

پاره نوشته اند که آن بر سر رفتارهای آینده همایون
بود با ایران و واگراشتن قندهار بپاداش کلمی
که ایران باو میدید چنانکه چون شکر قزلباش قندهار
را گرفت هنگام گشودن آن همایون شهر را
به ایرانیان واگراشته به کابل رفت

میستوان باور کرد که آنچه نوشته اند همه راست
و درست باشد در ترکی قزل سرخ و باش
سر را میگویند و نام قزلباش بر ایرانیان ازین
است که چون شاه اسمعیل آمین شیعه را در همه

کشور ایران پهن نمود برای اینکه آن گروه در برجا
شناخته شوند کلاه ایشان را از پارچه پشمینه سر
ساخت و نام شان را قزباشس گذاشت
بنگامیک لشکر قزباشس بیاری بابر شاه رفته
محمدخان شیبانی را کشته دست آسب اوزبکان
را از سر کشور او کوتاه نمود بابر شاه خواست
سرای سپاه خود را بهمان گونه کلاه بیاراید و
سپاهیان چون آنرا نشان شیعه بودن
میدانستند سران آن باز روند و چون بابر شاه
دید که آن رکنز در میان لشکر شورشی بر پا
خواهد شد از آن اندیشه باز آمد
گویند روزی بیرمخان نزد شاه تهماسب بود شاه فرمود
تا از آن کلاه ها یکی آورند آنرا او به بیرمخان که بر

داستان ترکنازان بند

سر بگزار داد گزارش نمود که بی دستوری خداوند
کار خود نمی تواند نشان تازه بر خود ببندد شاه بهم
برآمده فرمود خوشی شماست پس به فرموده شاه
دو تن از زندانیان اسمعیلی را آورده رو برایش
گردن زدند تا از خشم فرود آمد

و همچنین روزی شاه تها سب کلابی به همایون داد
که بر سر بگزار و همایون چنان کرد که بیکبار بزرگان
در بار برود شهریار خنده با سر داده برود پادشاه
را کورنش نمودند

باری از اینگونه چیزها بسیار نوشته اند مگر اینکه همه
بگزیانند و اینکه از آراستن بزعبهای باوه بر آ
همایون در هر شهر و گوش وادون به شکار
گاه های پادشاهی در هر جای و مانند اینها پامان

سرانجام آنچه شایسته کنونی همچنین میزبانی برای آن پادشاه
 بهمانی بود بجا آورده شد و پس از همه سامان پادشاه
 بی شکرانی از هر چیز برای او آماده ساخته به همراه
 شایزاده مراد که کودک دو ساله و فرزند سوم شاه
 تهااسب بود و دوازده هزار سوار از لشکر سیستان
 به اتابکی و سرکردگی بدغ خان قاجار و دیگر بزرگان
 نامدار قزلباشش روانه اش نمودند

چون همایون به سیستان رسید بجای دوازده هزار
 چهارده هزار سوار آماده چاکری خود دید شماره همراهیان
 خودش نیز که در ایران باو پیوسته بودند به هفت
 صد تن میر رسید

در آن هنگام کامران میرزا در کابل میماند و پادشاه
 را از سلیمان که خویش او و دست نشانده پدرش

با برشاه بود گرفته بود

بندال میرزا در غزنین و میرزا عسکری در قندهار
فرمان میراندند

کشور بلخ در دست اوزبکان بود

شیرشاه نیز هنوز زنده و شاهنشاه دلی می بود که

همایون با سپاه قزلباش از سیستان	}	۹۵۲
		۱۵۴۵
به آهنگ باز گرفتن افغانستان و هندوستان		۳ ماه

بجانبش آمده شهرهای سرراه را بدست آورده

قندهار را گرد گرفتند

در آرمیان همایون بیرمخان را به کابل نزد کامران

میرزا فرستاد که اگر بتواند او را تابانده نزد همایون

برد

چون او نومیدانه برگشت و چند ماه نیز گزشت و شهر

کشوده شد ایرانیان دلتنگ شده در باره بازگشت
 به ایران فحیحی در میان شان افتاد که از یاور می بخت
 خوراک باره نشینان رومی به نابودی نهاد و از دراز
 روز در بستگی بستوه آمده از گرد میرزا عسکری پاشیدند
 پاره به خانه های خود رفتند و بیشتری خود را
 از دیوار باره سر از پر کرده به شکر بیرون پیوستند
 همچنین چند تن از بزرگان نامور کامران
 میرزا اندا جدا شده بچاکری همایون درآمدند
 میرزا عسکری رهائی جان خود را در همین
 دید که از شهر بیرون آمده به بارگاه شتافت
 و خواهر بابر شاه را نزد او سفارش کرد خود
 ساخت

۹۵۲
۷۹۶
۱۵۴۵
۴۹۶

در گرفتن قندهار

داستان ترکنازان هند

همایون فرمود تا شمشیر او را برهنه به گردش
آویخته به بارگاهش در آوردند پس از آن آقا
مهربانی نموده پهلو به خودش نشاند و از گناهان
او در گذشته پایان و بستگی خود را باو آشکار نمود
و فرمود تا جشن بزرگی برای شادی آشتی او برپا
نمودند مگر اینکه در همان یکدسته نامهربانیکه میرزا عسکری
هنگام گریختن همایون بسوی ایران درباره گرفتاری
او به بزرگان بلوچ نوشته بود بدست همایون افتاد
و او از خواندن آنها چنان بهم برآمد که در دم به بند
نمودن او فرمان داد چنانکه گویند تا نزدیک سه سال

زنجیر بود

چرا اینکه نویسندگان هند درباره رفتار همایون شاه
با لشکر ایران نوشته اند انگریزان زیر بهاش میزنند

و میگویند همه برای خوشامد پادشاهان خانه تیمور و برآ
این بوده که آن بدنامی را از سر آغایان خود واکنند
و آنچه خود ایشان موشکافانه بدست آورده و نوشته اند
اینست که همایون شاه نخست قندهار را سپرد بداعغان
اتا بک شاهزاده مراد میرزا نمود و گنجینه آن شهر را
به هزینه سپاه ایران داده روانه زاد بوم شان -
فرمود و پس از چند روز که شاهزاده مراد بک
خدائی مرد کسان خود را نزد بداعغان فرستاده -
خواستش نمود که چون جانی برای نواخانه میرزا عسکر
در دست نیست بجز قندهار اگر دستور دهند او
را آنجا آورده زندان میکنند و چون بداعغان
آن درخواست را پذیرفت چند دسته سوار به
بهانه نگهبان همراه میرزا عسکری کرده لشکر آماده -

داستان ترکنازان هند

پسر کروی پیرمخان و دیگر بزرگان تاتار ورپی آنها شیده
 راه انداخت تا آنها از پیش رفته و روانه با را بد
 گرفتند و شکر پیرمخان به شهر درآمده خاک دروید
 مردمی پاشیده بسیاری از ایرانیان را که بساخلو
 همراه شاهزاده مانده بودند ناچار خوانده بکشند
 بداعغان که از آن نابکاری آگاه شد کس نزد
 پیرمخان فرستاده گفت برای گرفتن قندهار که
 جنگی و قریبی در کار نبود اینک شهر بگیرد ما بکشند

خود میرویم

آنگاه بداعغان باندیشه کسان بمایون پی برده مردم
 خود را که بیرون با پراکنده بودند نزد خوانده به ایران
 رفت

پیرمخان قندهار را بدست گرفته به شاه تها سب نوشت

که فرمان فرمائی قندهار بنام بندگان شایسته است
مرا دست نشاندۀ خود دارند

همایون کار قندهار را بدینگونه انجام داده پیرمغان را
آنها گذاشت و خود درفش شهر کشانی را بسوی
کابل برافراشت

چون در میان راه میرزا بندگان و میرزایادگار برادر
بابر شاه با بسی از ناموران آستان کامران از
گرنیته خود را به همایون رسانیدند هنگام رسیدن او
بر در کابل کامران میرزا تاج ایستادگی در خود ندیده
بسوی غزنین گریخت آنها را هوش ندادند زمین داد
رفت گروه هزاره سراز پزیر قتلش بر تافتند رو
به بیکر نهاد و در سایه حسین ارغون که داور سند
بود پناه گرفته و اما او شد

واستان ترکنازان ہند

{ ۹۵۲
۹۵۶ }

در گرفتن کابل

{ ۱۵۴۵
۱۱۱۱ }

ہمایون شبِ دہم ماہِ نہمِ همان سال بہ کابل درآمد
چشمش بیدار شاہزادہ اکبر کہ ہستوز سال سوش
پر نشدہ بود روشنائی یافت و پس از چند ماہ کہ وہ
کابل بہ آسائش گزارند بگرفتند بدخشان کہ باز بہ
دست میرزا سلیمان افتادہ بود شتافت
روزِ برآمدن از کابل از میرزا یادگار کہ چندین بار سرکشی
نمودہ و بخشیدہ شدہ بود باز بدگمان شدہ فرماندہ کابل
را بکشتن او گماشت و چون او دران کار کوتاہی
کرد بی آنکہ ازو برنجہ بدست دیکری اورا کشتہ

روی براہ نہاد

چون از ہندو کش گزشت سلیمان با شکر خشا
اورا پیش باز نمودہ از پورش تختین شکست خوردہ

بگرنیت و همایون به بدخشان در آنده چند ماه آنجا بیاید
در آنمیان کامران از سند آهنگ کابل نمود
آن شهر را باز گرفت و از گماشتگان بزرگ همایون
یکدو تن را بکشت و یکدو تن را کور کرد و شاهزاده
اکبر را با زنان پرده سرا به نگهبانان سپرد
همایون تاشنید بدخشان را باز به میرزا سلیمان
و اگر آشته روی به کابل جنش نمود در راه هر جا
به شکر کامران رسید همه شان را پریشان نمود
کامران نیز در یک جنگ شکست خورده به چار دیوار ^{کابل}
پناه جست

همایون آنجا را در میان گرفت تا چند روز جنگ
میان لشکریان برود و گیر بود و بسته گان بر یک
که دستگیر دیگری میشدند کشته میشدند تا جانی که کامران

داستان ترکمانان هند

شاهزاده اکبر را در کهواره گزارشته از بالاس دیوار
باره سرزیر کرد و بامید آنکه همایون بترسد و دست از
جنگ بازدارد بر اینهمه باز کاری از پیش نبرد و
شبها شب یکجای دیوار شهر را سوراخ کرده بگنجت
و همایون باز به کابل درآمد

۹۵۴ | کامران میرزا در تاریکی شب بر دامنه کوه کابل
۱۵۳۶ | بدشته از سواران هزاره برخورد و آنها او را
تحت نموده هر چه داشت بگرفتند و بامدادان که او را
شناختند سمانش را باز داده و با او تا غوری همراه
نموده بکسان خودش رسانیدند

کامران چون سپاه همایون را ونبال خود دید ماند
در آنجا را نیز درست ندیده به بلخ نزد پیر محمد خان او را
پناه برد و بیاری او بدخشان را گرفته تیرزا سلیمان

و پیشش میرزا ابراهیم را از آنجا بسوی کولاب
بگریزاند

در آنمیان تابستان گزشت و زمستان در رسید

و چون راه با از برف بند شده بود همایون نتوانست
بجنبش درآید تا آنکه بهار آغاز و راه با اندک اندک باز شد

آنگاه میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم را پیش خود خواند
شکر به بخشان کشید و با کامران جنگ نمود

کامران درین جنگ هر چه داشت باخت و در درگاه
پناه گرفت

همایون کرد آن در نشست و کامران از بر سوی راه
گریز را بر خود بسته دید از پاری اوزبکان نیز نمید
شد ناگریز خود را سپرد برادر نمود

همایون با آنمایه مهربانی و خوش رفتاری با کامران

داستان ترکمانان هند

پیش آمد که مردمان هر دو سوی در شگفت آمدند چون
 دید که نهر دو برادرش کامران و بندال نزد
 او آزادانه نشست و برخاست می‌نمایند
 آن دیگر را در زندان بیکیسی از برادران دور نه
 پسندید از آن روی فرمان رهائی میرزا عسکری را نیز
 داده هر چهار برادر در یکجا فراسم شدند و تا چند
 روز کار بنام و خوشی گزرانیدند
 همایون از آنجا به کابل آمده در آغاز بهار
 شکر به بلخ کشید و با بزرگان اوزبک جنگیده و رپی
 که همه امید داشتند فرو شهر گرفته خواهد شد از شورش
 کامران و رفتنش بر سر کابل آنگهی رسید
 همایون میخواست که آنرا در آن هنگام فرو گزارد و
 کار بلخ را انجام داده به کابل برگردد مگر چونکه همه مردمان

سپاهش زن و بچه در کابل داشتند از بیم خونریزی
کامران بهراس یافته پایداری ننمودند و دست و دست
روی به کابل گزشتند و همایون از همراهی آنها ناگوش
شد

اوزبکان آنرا نشانه شکستگی همایون پنداشته در پی
ایشان افتادند و جنگ کنان و نیلا شکر را پریشان
ساخته خود را بکلو رسانیدند

همایون چون آن گروه را بسان گریخه در و نیال -
خود میپاک بنگرید پیش از آن خاموشی را درست ندید
سر اسب جنگ جوئی را برگرواند و مانند شیر خشکین
غرش کنان برابر دشمن تاخت و یکی از سواران
رز مجوی دشمن را که پیش آهنگ همه بود بانیره از
اسب بر زمین انداخت و سردار اسنه که نزدیک

بودند نیز بهمراهی او کوشیده چندان پایداری نمودند
که اوزبکان را پس نشانند

همایون درین راه چنان شیرازه فرامی سپاهش
از اسم پاشید که چندانکه کوشید نتوانست لشکر
گرو کند که برای آگه بانیان کامران بس باشد
چنانکه چون باو رسید پس از آنکه در یکدو جنگ
فیروزی هم یافت سرانجام چنان شکست خورد که
با بازو تن از سرگردگانش با سر زخم شمشیر
نقطه ۱۵۵ خورده و اسب تیر بر داشته جان از پهلو
خونخوار بدر برد

از آنجا کامران به کابل درآمد و یکبار دیگر آن شهر
و شهرزاده اکبر بدست او افتاد و همایون با هزار گون
ریج و سختی که از رگ زخم سرش و آوارگی بروا

نمود خود را به بدخشان رسانید

میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم به تباہی -
روزگار او نگریده بیتاب شدند و در دم شکر

آماده ساخته با شاہزادہ ہندال کمر بچاکری او بستند
ہمایون بہ جوشش آنها پشت گرم شدہ بہ

آہنگ کابل جنبش نمود

کامران با سپاہی کہ داشت اورا پیشواز کرد

و پس از جنگ پرزوری شکست خورده چنان

تنہا ماند کہ سروریش خود را تراشیدہ بسوی ہندو

کش گریختہ در میان افغانان افتاد

درین هنگامہ میرزا عسکری دستگیر شد ہمایون او

را پس از چندی از راہ بدخشان و بلخ ^{۹۵۸} _{۱۵۵۱}

روانہ خانہ خدا ساخت و او در سال نہ صد و شصت

داستان ترکنازان هند

ویک) در خاک تازیان مرد ازو بیش از یک دختر
نماند اکبر شاه ویرا به یوسف خان مشهدی داد
همایون به کابل و رانده چندی در آنجا به آسودگی و آسایش
و چون شنید که کامران بهر ای افغانان مهند
و داووزه و خلیلی و بزرگان لغمان در گزرگاه خیبر
آماده کار است لشکر بدانشوی کشید

۹۵۸ | چون بتزویکی خیبر رسید کامران به همراهی -
۱۱ ماه ۱۱
۱۵۵ | افغانان بر او شهنون زد بندگان میرزا کشیدند
و همایون با کسانش به باب سوت که در کوچکی بود میان
کابل و پشاور پناه گرفت و باز دست و پای خود را
فراهم کرده به کامران تاخت و او را شکسته و گزاف
ساخت

کامران پس از آن از افغانستان یکبارہ نوسید